

چپ و مسئله‌ی آکادمی در ایران: به سوی برنامه‌ای ایجابی

محمد مهدی اردبیلی و حسام سلامت



یکی از مسائلی که امروزه می‌توان از آن به درد نشان وضعیت علوم انسانی در ایران تعبیر کرد، مسئله‌ی آکادمی است. نوشتار حاضر می‌کوشد مقدمه‌ای باشد بر رویکردی پروبلماتیک به مسئله‌ی آسیب‌شناسی وضعیت آکادمی در ایران، به ویژه در حوزه علوم انسانی.

زوال آکادمی

در همین ابتدا باید اقرار کرد که وضعیت آکادمی علوم انسانی در ایران امروز وضعیت انحطاط است. تمام ارکان این آکادمی امروز در دچار شدن به این انحطاط و بازتولید آن با همدیگر همدست‌اند. اساتیدی که به لطف افزایش چشمگیر دانشگاه‌های غیرانتفاعی، پیام نور، مجازی و علمی-کاربردی روز به روز از حیث کمیت بر تعدادشان و از حیث کیفیت بر بی‌سوادیشان افزوده می‌شود و تنها به دنبال امتیازهای کاذب علمی‌اند و در حد غایبی خود می‌توانند با وصل شدن به این پژوهشکده یا آن نهاد و گرفتن پروژه‌هایی چندده تا چندصد میلیون تومانی گلیم خود را از آب بیرون بکشند؛ دانشگاهی که مسئولینش به دنبال پرکردن لیست‌ها، قاپیدن امتیازات و افتتاح طرح‌های بی‌ثمر و بی‌اثرند و هر چقدر که بیشتر دانشجوی شبانه می‌گیرند و کلاس‌های دانشگاه را به مؤسسه‌های برگزاری کلاس کنکور اجاره می‌دهند، بیشتر از کسری بودجه می‌نالند؛ مسئولین دولتی و حکومتی که تنها از دانشگاه توقع تأیید و حرف‌شنوی دارند و به ویژه در دولت قبل با تلاش برای سیاست‌زدایی از دانشگاه کوشیدند بنیان‌های نقد آکادمیک را براندازند؛ دانشجویانی که آنچنان لای چرخ‌دنده‌های نظام مدرسه و زیر غلتک کنکور له شده‌اند که وقتی پای‌شان به دانشگاه می‌رسد نه جانی

براشان مانده است، نه تکلیفشان را می‌دادند و نه علاقه‌شان را می‌شناسند، نه پشتوانه نظری-علمی به‌دردبخوری دارند و نه چیزی از انگیزه کسب دانش در چنته‌شان باقی مانده است، و از همین رو بی‌سواد به دانشگاه می‌آیند و نهایتاً بی‌سواد فارغ‌التحصیل می‌شوند و در این میان در بهترین حالت، البته صرفاً کوشاترین و مجاهدترین‌هاشان، با منتشرکردن چند مقاله‌ی علمی به مدد چسباندن نام نمادین یک استاد و با انتشار چند مقاله‌ی اس‌آی در چند مجله‌ی نامعتبر خارجی چندصد دلاری برای خود و خانواده‌شان می‌تراشند، اما در عوض، رزومه‌ی پرملاطی برای «روزهای خوب آینده» دست و پا می‌کنند؛ والدینی که خود هنوز نمی‌دانند واقعاً به چه دلیل فرزندان خود را به دانشگاه می‌فرستند و در نهایت پس از فارغ‌التحصیلی دل‌بندان‌شان ثمری جز پزدادن مدرک مهندسی و دکترای فرزند خُلفشان در این مهمانی یا آن خواستگاری نصیبتان نمی‌شود و نهایتاً هم باید به انواع و اقسام شیوه‌های پارتی‌بازی و رانت‌شغلی متوسل شوند تا کاری برای فرزندان‌شان دست‌وپا کنند که هیچ ارتباطی با مدرکشان ندارد، تا عزیزکرده‌گان‌شان بیش از این لقب بیکار را یدک نکشد. در این میان باید به فرآیند پیچیده و متقابل تنبلی میان استاد و دانشجو نیز اشاره کرد که تنبلی یکی تنبلی دیگری را بازتولید می‌کند و بالعکس. اما این وضعیت برای همه هم بی‌ثمر و بی‌فایده نیست. هستند دانشجویان و اساتید زحمتکش، پرمطالعه و زرنگی نیز که پس از طی مدارج پیشرفت در آکادمی، راه و روش درآمدزایی و «تولید علم» را آموخته‌اند و به قصد پروژه‌خواری پیوسته از این نهاد نیمه‌دولتی به آن اداره‌ی تمام‌دولتی در عزیمت‌اند و یا شرکتی زده‌اند که تبلیغاتش در سراسر خیابان انقلاب به چشم می‌خورد و حاضرند با فداکاری و البته با دریافت وجه چند میلیون تومانی ناقابلی، زحمت نگارش مقاله و پایان‌نامه و ترجمه‌ی انگلیسی و انتشار تضمینی مقالات در قالب ISI را از دوش خلق الله تشنه معرفت بردارند. نتیجه کل این فرآیند هم چیزی نیست جز دانشگاهی ناکارآمد، دانشجویانی بی‌سواد، اساتیدی گرفتار در بازی‌های بوروکراتیک دانشگاهی و در پی افزایش پایه‌ی حقوق، خانواده‌هایی دست به جیب و چشم به آسمان، مسئولینی شعارزده و در نهایت علوم انسانی‌ای در حال احتضار و چند استاد و دانشجوی دغدغه‌مند و منزوی که تقلایشان راه به جایی نمی‌برد و به همین خاطر یا باید از این سیستم طرد شوند یا بالکل در آن هضم گردند و یا اینکه در این میان، به سختی، مجرای تنفسی برای خود بیابند.

آکادمی پرستی-آکادمی ستیزی: دو روی یک سکه

صدای غالبی که هم در کلام دانشجویان و اساتید، هم در خانواده‌ها و جامعه و هم در شعارهای مسئولان شنیده می‌شود، نوعی تصدیق شیفته‌وار آکادمی و مطلق‌سازی مدارج و مراتب علمی است که عملاً راه را بر هرگونه نقدی بسته است و با تن‌سپردن به شعار از درون تهی‌شده «فعالیت علمی»، بیش از پیش بر زوال آکادمی می‌افزاید و دور باطل زوال را بازتولید می‌کند و به نوعی نگاه از بالا به پایین کاذب دامن می‌زند، از استاد به دانشجو، از تحصیل‌کردگان به تحصیل‌نکردگان، گویی از انسان به نائنسان! این رویکرد نهایتاً و در آرمان خود به دنبال مهندس‌پروری است و این مهندس‌پروری را نه تنها در رشته‌های فنی و ریاضی، بلکه به سطح علوم انسانی و «مهندسی فرهنگی» نیز تعمیم می‌دهد و نهایتاً خلاقیت، شجاعت و نقد را هدف حمله قرار می‌دهد.

در سوی دیگر، اما منتقدانی نیز وجود دارند که با موشکافی وضعیت آکادمی در ایران می‌کوشند تا تحلیلی از زوال آکادمی به دست دهند. اما این تحلیل‌ها بعضاً به صرف نقد آکادمی و تقلای بی‌پهلو برای نفی آن منجر شده است. در حقیقت این شیوه انتقاد عملاً

به جای بازسازی آکادمی علوم انسانی در ایران، بیشتر مانند لگدزدن به بدن محتضری در حال مرگ است. نباید فراموش کرد که در چنین وضعیتی، حتی برای انتقاد از آکادمی، باید پیش از هرچیز، سعی در بازسازی انتقادی آن داشت. هگل در پیشگفتار پدیدارشناسی روح در بحثش از انتقادات مطرح شده نسبت به علم، در عین پذیرش محتوای این انتقادات، به شدت نسبت به موضع غایبی آنها، یعنی نفی کلیت علم موضع می‌گیرد: «علم در مراحل آغازینش، یعنی زمانی که نه به جامعیت شناخت تمام اجزاء و نه به کمال صورت دست یافته است، در برابر انتقادات آسیب‌پذیر است. اما اینکه چنین منتقدانی دقیقاً و عیناً ذات علم را هدف حمله قرار می‌دهند، به همان اندازه نارواست که پیشرفت بیشتر علم را طلب نکردن، غیرقابل دفاع است»¹.

در بحث از وضعیت آکادمی هم همین مساله صادق است. یعنی از یک سو، همانگونه که در بالا اشاره شد، باید اذعان کرد که آکادمی اساساً حال و روز خوشی ندارد و به لطف اقدامات دولت قبل، چه بسا به نازل‌ترین دوران خود رسیده است و در نتیجه قریب به اتفاق انتقادات مطرح‌شده علیه آن وارد و پذیرفتنی است. اما این وضعیت نباید بهانه‌ای برای آکادمی‌ستیزان (یعنی از یک سو، منتقدان چپ‌گرای آکادمی که آن را صرفاً ابزاری در دست ایدئولوژی حاکم می‌دانند و یا نهادی خواب‌زده تصویر می‌کنند که باید پیشاپیش فاتحه‌اش را خواند؛ و از سوی دیگر، مخالفان سنتی آکادمی که با تکیه بر نقد بنیان‌های غربی علوم انسانی، آن را رقیبی برای حوزه‌های سنتی تولید دانش و از این بیش، خطری برای بنیان‌های سیاسی و معرفتی خود می‌شمارند و از این حیث به چیزی کمتر از تقلیل «علم» به «کلام» رضایت نمی‌دهند)، به دست دهد تا کمر به قتل آکادمی ببندند، و با هدف یکه‌تازی در عرصه دانش، همین نهاد نصفه و نیمه را به عنوان رقیبی در برابر خویش نابود سازند.

ضرورت بازسازی انتقادی آکادمی

نهایتاً اگر بنا باشد از راهکاری برای برون‌رفت از وضعیت اسفبار آکادمی علوم انسانی در ایران سخن گفت، می‌توان این راهکار را در رفع دیالکتیکی وضعیت جست‌وجو کرد؛ یعنی نفی توأمان از یک سو، دفاع بی‌قید و شرط از وضعیت کنونی آکادمی و مشارکت غیرانتقادی در بازی‌های آن و از سوی دیگر، نفی مطلق آکادمی و اعلام مرگ آن در ایران. مسئله اینجاست که در هر دو صورت نتیجه، خواسته یا ناخواسته، یکی است: بازتولید بی‌خاصیتی دانشگاه و وانهاداش به دست فرآیندهای سیاست‌زدایی و بازارگرایی. بنابراین اگر دانشجو یا استادی هنوز آنقدر آلوده سازوکار فعلی آکادمی نشده است که دغدغه و انگیزه خود را برای تغییر وضعیت آن از دست داده باشد، و از سوی دیگر اگر منتقدان آکادمی هنوز هدفشان نه نابودی رقیب یا لگدزدن به مرده، بلکه ارتقای فضای نقد و احیای علوم انسانی است، تنها راه، نقد رادیکال وضعیت فعلی آکادمی، در عین تلاش برای بازسازی آن و جای‌گرفتن درون ساختارهای پوسیده و تلاش برای رفع و رشد آنها است. این اما بی‌تردید نمی‌تواند محصول کنش‌های فردی، آن‌هم توسط افراد تک‌افتاده و پراکنده، باشد. بی‌آنکه حتی برای لحظه‌ای وسوسه شویم اهمیت به غایت جدی مقاومت‌های فردی در تن‌ندادن به بازی‌های بوروکراتیک دانشگاه و رخوت حاکم بر آن را دست‌کم بگیریم، باید اعتراف کرد که اگر بنا باشد به‌راستی تغییری در وضع دانشگاه اتفاق بیافتد به چیزی کمتر از یک خواست جمعی نمی‌توان امید بست که تنها می‌تواند به واسطه‌ی گفتاری هژمونیک و فراگیر که بناست افق استراتژیک تحول بازسازانه‌ی آکادمی را ترسیم کند محقق شود.

¹ Hegel, 1977, *Phenomenology of Spirit*, translated by: A.V. Miller, Oxford University Press, p. 8.

چپ و مسأله‌ی تحول آکادمی

بنا به نکات فوق، تاکنون گفتاری که در این میان توانسته «تحول‌خواهی» و تلاش برای بازسازی دانشگاه را به گفتاری پُرتین و مؤثر بدل کند مشخصاً جریان «راست اسلامی» است. همه با گفتار تحول‌خواهانه‌ی راست‌گرایان در قبال دانشگاه به خوبی آشناییم: «اسلامی‌سازی دانشگاه و در رأس آن، علوم انسانی». راست‌های اسلامی به دلیل جایگاه فرادستانه‌ی سیاسی‌شان و برخورداری از منابع مختلف تا امروز قادر بوده‌اند، بیشتر یا کمتر، مفاد و مضامین این پروژه‌ی تحول‌گرایانه را پیش ببرند، گرچه پیشروی پروژه در قیاس با زمان و انرژی و سرمایه‌ای که صرف آن شده است به واقع ناچیز بوده است.

اما آیا به‌راستی در موضوع ضرورت تحول دانشگاه در ایران گفتار دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد؟ گفتاری که در خدمت توجیه و تثبیت وضع موجود عمل نکند و هدفش را صرفاً بومی‌گرایی در علم نداند و تحول‌خواهی را مترادف تکثیر و تحکیم سازوکارهای گزینش استاد و دانشجو نگیرد و به جای آزادکردن علم از سیطره‌ی اقتدارهای فرادست، به تسلیم‌شدن در برابر آنها حُکم ندهد؟ چنین گفتاری تا امروز شکل نگرفته است اما بی‌تردید می‌تواند و باید ساخته شود. و در این میان چپ‌گرایی انتقادی، البته با بازاندیشی در مبانی خویش و بازتعریف نسبت خود با آکادمی، واجد این قابلیت است که واضع و مدافع چنین گفتار تحول‌خواهانه‌ای در قبال دانشگاه باشد. سؤال ساده این است که چنین گفتاری بر محور چه مسائلی می‌تواند به وجود آید؟ پیشنهادات ما از این قرار است:

اول) استقلال هرچه بیشتر نهاد دانشگاه از دولت؛

دوم) اجتناب از ادغام نهاد دانشگاه در قلمرو سرمایه و تقلیل علم به تجارت و «بیزنس»؛

سوم) مقاومت در برابر فرآیندهای بوروکراتیزاسیون فرآیندهای علم و فروکاست آن به حرفه؛

چهارم) دموکراتیزاسیون سازوکارهای درونی دانشگاه؛

پنجم) ترسیم دانشگاه به مثابه‌ی قلمرو تحقق «بلوغ» و خودآیینی عقل و نقادی؛

ششم) دفاع از دانشگاه در مقام قلمرو آزادی و گردش گفتارهای آزاد؛

هفتم) ترسیم دانشگاه به مثابه‌ی نهادی «سیاسی»، و فهم سیاست به مثابه‌ی مشارکت نقادانه در امور عمومی و مسائل همگانی؛

هشتم) نقد جدافتادگی دانشگاه از جامعه به واسطه‌ی فرآیندهای تفکیک‌ساختاری، تمایزبایی کارکردی و تخصصی‌شدن فرآیندها و در عوض، دفاع از تبدیل دانشگاه به یک نهاد اجتماعی «حساس»، دیده‌بان، و مداخله‌گر که در خدمت محرومان و فرودستان و در راستای نقد مکانیسم‌های ستم، تبعیض و نابرابری عمل می‌کند؛

نهم) شکل‌گیری علوم انسانی انتقادی و مردم‌مدار و پیوندخوردن علوم ابزاری و تکنولوژیک با مسائل جامعه؛

و دهم) دفاع از ایده‌ی دانشگاه در مقام قلمرو گفتگوی ما با جهان از خلال به اشتراک گذاشتن تجارب و ایده‌ها، به قصد نجات از درافتادن به هویت‌گرایی مونولوژیک و محبوس‌شدن صرفاً در مرزهای «امر بومی» و بازتولید یک «خود» فراتاریخی خیالی، تک‌افتاده و منزوی.

علاوه بر این رؤس که، به نوعی، افق کلی و استراتژیک تحول بازسازانه‌ی دانشگاه را ترسیم می‌کنند می‌توان بر مطالبات مشخص‌تر و ملموس‌تری نیز دست گذاشت که راهبر فعالیت‌های انضمامی‌تر باشند. به نظرمان می‌رسد اهم مطالبات مذکور از این قرارند:

اول) دعوت رسمی دولت به ادامه‌ی تحصیل دانشجویانی که به طرق غیرقانونی در سنوات قبل از تحصیل محروم شده‌اند [این مهم در دو سال گذشته توسط وزارت علوم کم و بیش پیگیری شده است. با این‌همه موضوعیت آن به‌هیچ‌وجه از میان نرفته است]؛

دوم) دعوت مجدد از اساتیدی که به طرق غیرقانونی و سلیقه‌ای از فعالیت محروم یا اجباراً بازنشسته شده‌اند برای از سرگیری فعالیت‌های آکادمیک؛

سوم) امکان فعالیت قانونی تشکل‌های دانشجویی از جمله انجمن‌های اسلامی، کانون‌های فرهنگی و غیره و نیز فراهم‌شدن شرایط تأسیس نهادهای مستقل جدید؛

چهارم) لغو تفکیک جنسیتی از رشته‌های دانشگاهی و نیز اماکن آکادمیک و فضاهای عمومی؛

پنجم) حاکم‌شدن نگرش علمی و آکادمیک به علوم و دروس دانشگاهی به ویژه علوم انسانی و توقف اعمال پروژه‌های آمرانه و غیرموجه در این عرصه؛

ششم) حاکمیت معیارهای علمی و شایسته‌سالارانه در گزینش استاد و دانشجو و پرهیز از دخالت سازوکارهای سلیقه‌ای، سفارشی و رابطه‌محورانه؛

هفتم) حساسیت فزاینده به کمیت و کیفیت جذب دانشجو در مقاطع تحصیلات تکمیلی و اجتناب از گسترش بی‌حساب و نمایشی آن، به ویژه در دانشگاه‌های غیردولتی؛

هشتم) نظارت انتقادی بر کیفیت گروه‌های آموزشی دانشگاه‌های سراسری، آزاد، پیام نور و علمی- کاربردی؛ و مقاومت در برابر حاکمیت معیارهای کمی بر آموزش عالی؛

نهم) حذف نگاه امنیتی کمیته‌های انضباطی به فضای دانشگاهی و فعالیت‌های دانشجویی و ملزم‌شدن آنها به پاسخگویی و رفتار قانونمند؛

دهم) عزل و نصب رؤسای دانشگاه‌ها به واسطه‌های سازوکارهای انتخابی درون‌دانشگاهی؛

یازدهم) ارائه‌ی درخور و متناسب خدمات، تسهیلات و امکانات آموزشی و رفاهی به جامعه‌ی دانشگاهی و عدم واگذاری آن به بخش خصوصی و اعلام سلب مسئولیت دولت از خود به نام کسری بودجه؛

دوازدهم) تبیین سازوکاری عملی و جدی برای مقابله با تقلب‌های علمی و پژوهشی شایع در فضای دانشگاهی، از طریق برخورد موثر، قاطع و بدون اغماض، از یک سو، با اساتید، دانشجویان و مسئولین خاطی و از سوی دیگر، با شرکت‌ها، موسسات یا دفاتر اقتصادی ارائه‌دهنده مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و تحقیقات کاذب و تقلبی.

به نظرمان می‌رسد چپ می‌تواند – بی‌تردید در اتحاد و ائتلافی با دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی آرمانخواه و تحول‌طلب – ایده‌ی تحول و نجات آکادمی را ذیل نامی دیگر، شعاری متفاوت، گفتاری نو و به اتکای رئوسی پیشرو و رادیکال صورت‌بندی کند و با بدل‌ساختن گفتار تحول‌خواهانه‌اش در قبال دانشگاه به جنبشی آکادمیک و فراآکادمیک، افق امکان آینده‌ای رهاننده از ستم و نابرابری را بازبگشاید، آینده‌ای که دانشگاه در ره‌اشدگی آن سهم سرنوشت‌سازی ایفا کرده است.